

نقش قبایل بربر و سنت‌های قبیله‌ای در شکل‌گیری و تکاپوی جنبش موحدون^۱

رسول جعفریان^۲
محمد حسن بهنام فر^۳

چکیده

جنبش موحدون را ابن‌تومرت در شمال آفریقا آغاز کرد و پیروان بسیاری را از قبایل مسمودی ساکن ارتفاعات اطلس، به سوی خودش کشاند. آنان پیرو مهدی و هدایت یافته ابن‌تومرت بودند و می‌بایست در آخرالزمان، مسلمان واقعی می‌شدند. قبایل دور افتاده بربر پیش از این در تحولات تاریخی جهان اسلام تأثیرگذار بودند، اما به حکومت دست نیافتند. آنان در اندک زمانی حاکمان غربی مدیترانه شدند و مسیر تاریخ را تغییر دادند. مسئله اصلی این تحقیق چگونگی این تغییر کلی در شمال آفریقا و تأثیر قبایل و سنت‌های قبیله‌ای در پیدایی جنبش موحدون است. بر پایه منابع تاریخی، ساختار قبیله‌ای جامعه بربر، نه تنها مانع ایجاد دولت موحدی نبود که منبع اصلی این دولت به شمار می‌رفت. ابن‌تومرت و جانشینانش، جامعه قبیله‌ای بربرها را از میان نبردند و به آن آسیب نرساندند، اما ساختار تازه‌ای از جنبش پدید آوردند. آنان از آداب و آیین‌های قبایل سود جستند و از سنت‌ها و تجربه‌های بربری، بهره بردند. اختلاط و هم‌کاری قبایل بربر را با یک‌دیگر، از دلایل اصلی شکل‌گیری امپراطوری موحدون و حکومت‌های شمال آفریقا می‌توان برشمرد که به پشتوانه آنان، نظام‌هایی سیاسی پدید آمد.

کلیدواژگان

ابن‌تومرت، قبیله‌گرایی، سنت‌های قبیله‌ای، موحدون، مغرب اسلامی.

۱ تاریخ دریافت ۹۳/۸/۱۹، تاریخ پذیرش ۹۳/۱۱/۲۰

۲. دانشیار دانشگاه تهران، گروه تاریخ، تهران، ایران. ras.jafarian@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران، گروه تاریخ، تهران، ایران.
mohamadbehnamfar@yahoo.com

مقدمه

جهان اسلام در سده‌های پنجم و ششم هجری به ضعف دچار شده بود و دولت‌ها در اوج ستیز با یکدیگر، تجزیه می‌شدند و سلطه مسلمان بر دریای مدیترانه، به علت پیش‌رفت مسیحیان و سقوط سیسیل با چیرگی نورماندی‌ها^۱ بر آن‌جا و ناسازگاری زیریان^۲ (۳۶۱-۵۴۳ ق/ ۹۷۲-۱۱۴۸ م) با حمادیان^۳ (۴۰۵-۵۴۷ ق/ ۱۰۱۵-۱۱۵۳ م) و فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ق/ ۹۰۹-۱۱۷۱ م)، کاهش یافته و جنگ و دشمنی قبایل بربر با یکدیگر در مغرب اسلامی فزونی گرفته بود. بربرها از آغاز فتح اسلامی، بارها به تلاش برای تشکیل دولت دست زدند. دولت‌های کوچک آنان در مناطق مختلف مغرب پدید آمد، اما آنان در این زمینه کام‌یاب نبودند. تأسیس دولت‌های بزرگ و اصیل مغربی - اسلامی بربرها در این دوره آغاز شد. بنابراین، جنبش موحدون (۵۴۲-۶۶۷ ق/ ۱۱۴۸-۱۲۶۹ م) پس از مرابطون^۴ (۴۴۱-۵۴۱ ق/ ۱۰۵۰-۱۱۴۷ م) در منطقه مغرب

۱. نورماندی (Normandy) نام منطقه‌ای جغرافیایی در شمال غربی فرانسه است. این منطقه را شارل ابله پادشاه فرانک‌های غربی به صورت دوک نشین به وایکینگ‌های نروژی بخشید (۹۱۱) که آنان را نورمان می‌نامیدند تا از یورش‌های پیوسته آنان به خاک فرانسه جلوگیری کند. از این‌رو، آن‌جا را نورماندی نامیدند.

۲. بنی‌زیری یا زیریان، بنی‌زیری بن مناد صنهاجی از قبیله تلکاته بودند. تلکاته از قبایل بزرگ صنهاجی به شمار می‌رفت که در شمال مغرب میانه و منطقه جبال اوراس تا غرب زیستگاه‌های کنامه و متحدانشان ساکن بودند (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۱۲۴). خلیفه فاطمی کارهای مغرب را به آنان سپرد، اما آنان مدعی استقلال بودند؛ چنان‌که دولت زیریان را در تونس پایه گذاردند. زیریان زمان بلندی نماندند، بلکه به بحران داخلی دچار شدند. حمادیان از دل زیریان جدا شدند و دولتی پدید آوردند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۱۵۹؛ ابن‌عذارى مراکشى، ۱۹۸۳، ۱، ۳۳۴-۳۴۵).

۳. بنی‌حماد یا حمادیان، گروهی از قبیله زناته بودند که از فاطمیان جدا شدند و در صحنه سیاسی شمالی آفریقا درخشیدند. آنان در آغاز دولت زیریان را بنیاد کردند. پس از این، دولت مستقل بنی‌حماد در صفحات میانی شمال آفریقا؛ یعنی الجزایر کنونی در نخستین دهه قرن پنجم پا گرفت (عویس، ۱۴۱۲، ۹۳). دولت حمادیان را سرانجام موحدون منقرض کردند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۱۸۲).

۴. مرابطین از قبایل بربر مسوفه و لمتونه و جداله از فروع قبیله بزرگ صنهاجه بودند که آنان را ملثمین می‌خواندند. این قبایل در جایی میان جنوب مغرب اقصی تا بلاد سودان پراکنده شدند (مونس،

اقصی روی کار آمد. مغرب اسلامی یا مغرب عربی، سرزمین گسترده‌ای از غرب مصر تا اقیانوس اطلس است که به سه بخش ادنی، اوسط و اقصی تقسیم می‌شود (سلاوی ناصری، ۱۹۵۴م، ۱، ۱۹۰؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹، ۱۶۳-۱۶۴؛ زغلول، ۱۹۶۴، ۱، ۶۴؛ ذنون طه، ۲۰۰۴، ۱۱). مغرب اقصی منطقه‌ای است که از مغرب به مشرق، از ساحل دریای محیط تا تلسمان و از شمال به جنوب از سبته تا مراکش تا سجلماسه کشیده شده است (ابن حوقل، بی‌تا، ۶۴-۶۵؛ ابن عذارى مراکشى، ۱۹۸۳، ۵-۶؛ مقدسى، ۱۹۸۷، ۱۸۳). بنیادگذار دعوت موحدون و مؤسس دولت آنان، محمد بن عبدالله تومرت^۱ از قبایل مسمودیان در سوس دور^۲ بود. او دوره تحصیلات ابتدایی‌اش را در مغرب گذراند؛ سپس برای تحصیل علم به اندلس و قرطبه رفت و در آن‌جا با مذهب ظاهری آشنا شد (ابن قطان، ۱۹۹۰، ۴). وی سپس به مهدیه رفت و در حلقه درس امام مازری از فقهای مالکی شرکت کرد (زرکشی، ۱۹۶۶، ۴) ابن تومرت پس از این به شرق سفر کرد و آن‌جا بر اثر روی دادی، جنبش موحدون را بنیاد گذارد. وی در ۵۱۰ قمری (۱۱۱۶ م) (ابن ابی زرع، ۱۸۴۳، ۱۱۱؛ ابن اثیر، ۱۹۶۷، ۱۰، ۵۷۰؛ ابن خلکان، ۱۳۶۳، ۴، ۱۳۷)، سرشار از علم (۱۹۸۰، ۱۵۹).

۱. به گفته حسین مونس، اگرچه گروهی از مورخان معتقدند نام وی محمد نبود و بعدها خود را به این نام خواند، محمد نام شایعی میان مسلمانان بوده است (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۸۷). البته لاپیدوس بر این است که او خود را وارث پیامبر می‌خواند و دوران زندگی خود را همچون دوران زندگی پیامبر می‌دانست و هدف کارهای خود را احیای دوباره جامعه اسلامی زمان پیامبر اعلان می‌کرد (لاپیدوس، ۱۳۸۷، ۵۳۲). بنابراین، گزینش نام محمد هم‌چنین برای مشروعیت بخشیدن به این هدف بوده و البته او درباره مهدویت نیز دعوی می‌کرده است. نام پدرش عبدالله از اهالی سوس و مادرش از خاندانی معروف به بنی‌یوسف به شمار می‌رفت (عنان، ۱۹۶۴، ۱۵۸)، اما همواره به تومرت بن‌وکلید شهیر بود. وکلید (نیز به شکل‌های واجلید و جَلید) واژه‌ای بربری به معنای زعیم و قائد است (بیذق، ۱۹۸۰، ۳۰). لوی پرونسال بر این است که تومرت نام کسی از مادران بزرگ او بود که به نسب وی معروف و بعدها نامش جایگزین محمد و عبدالله شد (لوی پرونسال، بی‌تا، ۲۶۴-۲۶۵).

۲. اقلیم سوس / سوس اقصی (Susah): این اقلیم در برابر «حاحا» در آن سوی جبال اطلس در دورترین نقاط مغرب قرار گرفته است (حمیری، ۱۹۸۰، ۳۲۹) که غرب آن به دریای محیط متصل است و از جنوب به رمل‌های صحرا و از شمال به جبال اطلس و از شرق به رودخانه سوس محدود می‌شود و مهم‌ترین شهر آن ماسه است (البکری، بی‌تا، ۱۰۶، ۱۶۱).

و درخشش دینی (ابن خلدون، ۱۹۵۶، ۶، ۴۶۶) و با «روحیه‌ای انقلابی» به مغرب بازگشت. ابن تومرت اصحاب خود را به نشست‌هایی فراخواند و مبانی عقیدتی‌اش را در این مدت در *اعز ما یطلب*^۱ و دیگر آثارش عرضه کرد و در ۵۱۵ قمری (۱۱۲۱م) پس از بیعت قبایل و گروه‌های اجتماعی مختلف با او، جنبش موحدون را آغاز کرد (بیدق، ۱۹۸۰، ۳۴؛ ابن قطان، ۱۹۹۰، ۸۹؛ مراکشی، ۱۳۹۰، ۱۳۱).

این جنبش، مذهبی و اعتقادی بود، اما ماهیتی اجتماعی نیز داشت و به‌رغم اینکه در تعاریف و اصول بر دغدغه‌های اجتماعی بربرها و مردمان منطقه استوار بود، از قبیله و قبیله‌گرایی تأثیر می‌پذیرفت. قبیله‌گرایی از مسائل مهمی بود که همواره در گستره تاریخ اسلام به‌ویژه مغرب اسلامی تأثیر می‌گذارد. جامعه قبیله‌ای بربرها و ساختار ویژه آن، در استقرار دولت موحدون و مطرح شدن ابن تومرت نیز تأثیر گذارد. این ساختار، ابن تومرت را پشتیبانی می‌کرد و این به موفقیت و گسترش سریع اندیشه او انجامید. بهترین منبع دست اول در این زمینه، *الانساب* است که درباره ماجرای تلفیق قبیله‌گرایی با نیازهای یکتاپرستی آشکارا سخن می‌گوید.^۲ این پژوهش به نقش قبایل و سنت‌های قبیله‌ای در شکل‌گیری و تکاپوی این جنبش می‌پردازد و سیاست‌های ابن تومرت را درباره قبایل و تعامل با آنها بررسی‌رشد.

قبیله و نظام قبیله‌ای بن‌دبند

برای درک عوامل اجتماعی ظهور موحدون از دل قبایل مصموده ساکن کوه‌های اطلس، نخست واژه قبیله باید تعریف شود؛ زیرا قبایل اجزای سازنده نظام

۱. از این کتاب چندین چاپ و ویرایش در دست است که گمان می‌رود بهترین آنها را عبدالغنی ابوالعزم سامان داده باشد. اطلاعات کتاب‌شناختی این اثر چنین است: ابن تومرت، محمد بن عبدالله (۱۹۹۷ م)، *اعز ما یطلب*، تقدیم و تحقیق عبدالغنی ابوالعزم، رباط، مؤسسه الغنی للنشر.

۲. این کتاب از مهم‌ترین منابع موحدون به شمار می‌رود که عنوان دقیقش *الانساب فی معرفه الاصحاب* است. گمان می‌رود این کتاب با نظارت جانشینان ابن تومرت نوشته شده و مستشرق معروف لویی پروونسال آن را فراهم آورده باشد. نسخه‌ای از این کتاب در کتاب‌خانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است.

Levi-Provencal, E. (ed.) Documents inedites d'histoire almohade, Paris, 1928. (Includes the Kitab al Ansab, letters by Ibn Tumart and Abd al Mumin and Ibn Tumart's biography by al-Baydhaq).

موحدون بودند. قبیله از واژه‌های مطرح در مردم‌شناسی است؛ یعنی گونه خاصی از سازمان‌های اجتماعی - سیاسی، بیشتر در جوامع گذشته. دائرةالمعارف‌ها قبیله چنین تعریف کرده‌اند:

نظامی از سازمان اجتماعی است که چندین گروه مکانی دهکده‌ها، دسته‌ها، ناحیه‌ها یا دودمان‌ها را در برمی‌گیرد و معمولاً مشتمل است بر سرزمین مشترک، زبان مشترک و فرهنگ مشترک. اعضای قبیله دودمانی مشترک و کهن دارند. این دودمان زمانی اسطوره‌ای و زمانی واقعی بوده است. انسان‌شناسان به‌طور کلی درباره معیارهای توصیف قبیله توافق دارند و آن را دارای سرزمین مشترک، سنت مشترک، تبار مشترک، زبان مشترک، فرهنگ مشترک و نام مشترک می‌دانند که تمام اینها پایه اتحاد و پیوستگی در گروه‌های کوچک‌تر زیر مجموعه قبیله از قبیل دهکده، دسته، ناحیه و دودمان را تشکیل می‌دهد (گولود و کولب، ۱۳۷۶، ۶۵۶؛ پانوف و پرن، ۱۳۶۸، ۳۵۷).

بیشتر بربرها و اعرابی که به جنبش موحدون پیوستند، به‌خوبی در قالب این تعاریف جای می‌گیرند. قبایل مختلف مغرب نه تنها از قلمرو حکومتی جدا نشدند که در جنبش موحدون شرکت کردند. جمیل ناصر با دیدی باز درباره تاریخ مغرب معتقد است که اگر قبایل واحدهای سیاسی و قبیله‌گرایی نوعی سازمان سیاسی دیده نشود، توضیح تاریخ مغرب ناشدنی است یا بسیار دشوار خواهد شد (Abun-Nasr, ۱۹۸۷, ۱۳). بر پایه این تحقیق، ابن‌تومرت چگونه با پیوستن دیگر قبایل به قبیله خودش (هرغه) ساختار قبایل بربری را متحول کرد؟ به گزارش وقایع‌نگاران موحدون، ابن‌تومرت و پیروانش می‌توانستند قبایل؛ یعنی مجموعه بی‌نظم و تکه تکه و حتی منازع را به ساختاری یک‌پارچه و هرمی طبقاتی بدل کنند؛ هرمی که بنیاد توسعه و حکومت موحدون شد. از دید هوئیسی میراندا، کار ابن‌تومرت در ایجاد سازمانی استوار و پیچیده در درازنای پیدایی دولت موحدون، بسیار شگفتی‌برانگیز است (Miranda, ۱۹۵۷, ۲, ۱۰۰).

سازکارها و سنت‌های پیشین برای ایجاد اتحادهای بزرگ‌تر درون قبایل موجب شد که سلسله مراتب موحدون با شتاب بیشتری پدید آید. ابن‌تومرت شیوه‌ها (تاکتیک‌های نظامی، سنت‌ها و رهبران زبده قبایل را به کار گرفت تا از آنها برای ایجاد دولت و ارتشی استوار استفاده کند (Abun-Nasr, ۱۹۸۷, ۸۹). موحدون با تخریب نظام بندبند و

وفاداری‌های قبیله‌ای، سلسله مراتبی را خلق کردند که قبایل در آن، بر مبنای توحید و ایدئولوژی جنبش استوار می‌شدند (Miranda, ۱۹۵۷, ۲, ۷۹). اینکه ابن‌تومرت می‌توانست جامعه بربرها را با سرعت و تأثیر فراوانی متحول کند، بر زیرکی او دلالت می‌کند. به گزارش منابع، چنین تحولی، بر استفاده مؤثر از نهادهای اجتماعی و قبیله‌ای موجود بربرها گواهی می‌دهد. بربرهای اطلس در درازنای چند سال، از جامعه‌ای بندبند به جامعه‌ای سلسله مراتبی بدل شدند. همه ویژگی‌های نظام بندبند بربرها مانند تمیز (تنظیم اتحاد و هم‌پیمانی قبیله‌ای)، مزوار (واسطه قبیله‌ای)، آماس (مراسم تشریفاتی با وعده‌های غذایی برای استحکام روابط خونی جدید) که از نبود ضبط و مهار (کنترل) مرکزی سرچشمه می‌گرفتند، به پیدایی یکتاپرستی موحدون انجامیدند.



جای‌شناسی قبایل مؤثر در جنبش موحدون

«نظام بندبند» مفهومی انسان‌شناختی است که نخستین بار آن را آقای ادوارد ایوانس پیچارد^۱ تفسیر کرد. این مفهوم نظریه‌ای ساده، پربار و هندسی است که روابط اعضای جامعه را با یک‌دیگر توضیح می‌دهد؛ جامعه‌ای که بنابر روابط نسبی اداره می‌شود. بر پایه این نظریه، دایره‌ها یا مدارهای هم‌مرکز که هریک بر سطحی از وفاداری و مسئولیت‌پذیری دلالت می‌کنند، همه را در برمی‌گیرند. برای نمونه، اگر کسی از

۱. Evans-Pritchard, E. E., Kinship and marriage among the Nuer, Oxford: Clarendon, Press, ۱۹۵۱.

خویشان نزدیک به شخصی حمله کند، وی خویشان نزدیک‌ترش را برای دفاع از خود باخبر می‌کند، اما اگر کسی از خویشان دور به او حمله کند، همه طایفه یا قبیله باید از این ماجرا آگاه شوند. اگر بیگانگان به یورش دست بزنند، شخص باید همه اتحاد قبایل را مطلع کند. این دایره‌های وفاداری که تصاعدی از خانواده به طایفه؛ سپس به قبیله و اتحاد قبایل کشیده می‌شوند، در برگیرنده هر فرد در جامعه قبیله‌ای «بندبند» اند. چنین قانون‌های نانوشته‌ای، رفتار افراد را تنظیم می‌کنند. البته چنین ساختاری، زمینه را برای پیدایی نبردهای بی‌پایان میان افرادی فراهم می‌کند که از دید وفاداری در دو دایره یک‌سان جای می‌گیرند؛ چنان‌که ای. گلنر نیز اشاره می‌کند: «دشمنی یک ویژگی نظام بندبند می‌باشد. این بدان معناست که گروه خویشاوندان مسئول رفتار هر یک از اعضای گروه بوده و خطر تاوان دادن را به اشتراک می‌گذارند» (Gellner, ۱۹۸۱, ۳۷). به سبب همین خطر دشمنی ورزیدن، اتحاد و استفاده از واسطه‌های میان‌قبیله‌ای معنا می‌یابد. گلنر این واسطه‌ها را «قدیسان» نامید که در دوره موحدون آنان را «مزوار» می‌خوانند. مزوار از عناصر اصلی قبایل بربر در این دوره است. البته جامعه بندبند از رهبری مطلق و مرکزی برخوردار نبوده است. چنین جامعه‌ای در اوضاع مناسب، بنیادی برای ایجاد دولت یا حتی ایدئولوژی دینی جدید به شمار می‌رفت و این ایدئولوژی نویدبخش پایان دشمنی و پیدایی وفاداری بزرگ‌تر بود. چنین چیزی به‌ویژه زمانی امکان می‌پذیرفت که گروهی بزرگ از اتحادها و قبایل رقیب در برابر دشمنی مشترک قرار گیرند و رهبری باهوش آنها را هدایت کند. انقلاب موحدون چنین ویژگی‌هایی داشت (Abun-Nasr, ۱۹۸۷, ۱۱).

مهم‌ترین تقسیم‌بندی را درباره قبایل بربر، ابن‌خلدون عرضه و آنها را به دو شاخه اصلی «بتر» (بدوی) و «برانس» (حضری) تقسیم کرده است (ابن‌خلدون، ۱۹۵۶-۱۹۵۹، ۶، ۱۹۲). مجموعه قبایل «مصامده» که در ظهور موحدون بسیار تأثیر گذاردند، از جرگه برانس بودند (ابن‌خلدون، ۱۹۵۶-۱۹۵۹، ۶، ۲۰۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۵ و ۴۶۴). بخش گسترده‌ای از مصمودیان در جبال درن؛ یعنی بخش غربی رشته کوه‌های اطلس (از جنوب غربی به سمت شمال شرقی)، می‌زیستند (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۴۴-۲۴۳). از دید اجتماعی، ساختار دولت موحدون ب پایه قبیله استوار بود. هفت قبیله بزرگ

که با مهدی بن تومرت بیعت کرده بودند، در رأس نظام اجتماعی جای داشتند (۳۰-۳۶، ۲۰۱۲، Pascal Buresi and Hicham El Aallaoui). بعدها دیگر قبایل صاحب نفوذی به آنها پیوستند که مهم‌ترینشان اصحاب ده‌گانه یا «جماعت عشره» از مشاوران حاکم بود (ابن قطان، ۱۹۹۰، ۳۰)؛ سپس اصحاب خمسین (ابن سماک عاملی، ۱۳۹۹ق، ۱۰۸-۱۰۹) و در پی آنان به گفته برخی از تاریخ‌نگاران، اصحاب سبعین (همان، ۱۰۹). این گروه‌ها هیئت‌های عالی مشاور حاکم به شمار می‌رفتند:

۱. هرغا^۱ قبیله ابن تومرت

مهدی بن تومرت در قبیله هرغای مضموده (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۳۶) به دنیا آمد. این قبیله وفادارترین قبیله به مهدی بود که در جنگ‌ها و اردوکشی‌های فراوان موحدون، بیش از دیگر قبایل آسیب دید (همان، ۲۸۵). منطقه «ایجلیز»^۲ نزدیک وادی سوس روستای مستحکم هرغا را در خود داشت که زادگاه مهدی بود. این قبیله جز به رهبری خویشاوند جذابشان، مهدی نیرومند نمی‌شد (ابن قطان، ۱۹۹۰، ۳۷). هرغا اوایل دوره موحدون از قبیله‌ای حاشیه‌ای به قبیله‌ای ممتاز بدل شد و بر جایگاهی بلند در حوزه خلافت نشست.

قبیله هرغا به‌رغم ضعفش در آغاز کار، در توسعه سلسله مراتب موحدون بسیار تأثیرگذار بود. مهدی در تمیزی بزرگ، هرغا را «پیش‌تاز» دیگر قبایل خواند؛ زیرا رتبه‌ای بالاتر از رتبه دیگران داشت و اعضایش انصار (مدافعان) مهدی بودند. مهدی آنان را «فرقه به فرقه، طایفه به طایفه، یکی پس از دیگری به ترتیبی که خوانده می‌شدند، از نظر گذراند» (Levi-Provençal, ۱۹۲۸، ۵۵)؛ سپس «برادران پذیرفته شده» آنان؛ یعنی افرادی که از قبایل دیگر افتخاری به عضویت هرغا درآمده بودند، به هر فرقه پیوستند.

۱. هرغا و هرغه شکل معرب ارغان یا هرغان است (حسین مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۸۷).

۲. ایجلیز یا ایجلی، به زبان بربری درباره دامنه کوه به کار می‌رود. محمد بن تومرت، در منطقه آغمات برای خویش در دامنه کوه پایگاهی ساخت که مرکز کارهای او به شمار می‌رفت. این منطقه به ایجلیز معروف شد (حسین مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۹۱).

۳. ابن قطان ادعا کرده است که ابن تومرت در محل خاصی به نام نومکران متولد شد. آبی در این محل جریان یافت که مردم از آن بهره می‌بردند. شاید آن‌جا منطقه‌ای کوچک در کوه‌های اطلس بوده باشد.



بنابراین، ابن‌تومرت از هویت قبیله‌ای خود استفاده کرد تا وفاداری نزدیک‌ترین پیروانش را استواری بخشد. او روابطی نسب‌ی و نیایی را پدید آورد که ابن‌خلدون درباره‌اش توضیح داده است (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵، ۱۰۰). قبیله هرغا به نمونه‌ای برای دیگر قبایل بدل گشت. بنابر داستانی، هنگامی که فرستاده‌ای از هنتاته به هرغا، به خانه باز می‌گشت، چنین می‌گفت: ای مردم هنتاته! روشنایی در هرغاست و شما همگی در سایه‌اید. هنتاته با بستن بیعت وفاداری در آیین غذای جمعی به هرغا پیوست (Miranda, ۱۹۵۷, ۶۹, ۲).

۲. اهل تینمل

اهل تینمل بیش از هرغا برای مهدی جان‌فشانی کردند. مرکز آنان روستای مستحکم تینمل بود که سازمان‌دهی نظامی جنبش موحدون از آنجا آغاز شد. اهل تینمل هم‌چنین از آخرین بازماندگان موحدون بودند. اگر رباط ایجلیز مکه مهدی بوده باشد، تینمل مدینه او بود.

جی. هاپکینز درباره سلسله مراتب موحدون به این نظریه معتقد است که اهل تینمل هرگز یک قبیله نبودند. آنان به هیچ قبیله‌ای وفادار نماندند، بلکه خودجوش به مهدی و نظام موحدون وفادار بودند (Hopkins, ۱۹۵۸, ۸۹). مراکشی در /المعجب اشاره می‌کند که اهل تینمل تنها از دید مکانی زندگی مشترکی داشتند (مراکشی، ۱۳۹۰، ۱۳۱). البته اندکی در برابر ابن‌تومرت ایستادند. ابن‌تومرت به آنان درباره ایجاد فرصتی برای رسیدن به مراتبی بالاتر از قبایل منسجم هم‌سایه پیشنهاد کرد. تنها هرغا در این زمینه جایگاه بالاتری داشت. نمایندگان آنان در شورای پنجاه نفره بیش از دیگر نمایندگان بود. تینمل به فرقه‌های گوناگونی با خاستگاه‌های جغرافیایی مختلف، تقسیم می‌شد (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۵). ابن‌تومرت این گروه‌های کوچک و افراد متفرق را از سرزمین‌های پیرامون با عنوان اهل تینمل گرد آورد. آنان میان وفادارترین گروه‌ها به موحدون، به هسته‌ای مرکزی بدل شدند. تینمل را نمونه کوچک‌تری از طرح بزرگ یک‌سان‌سازی موحدون می‌توان برشمرد و آن را طرح خلق «ملت موحّد» نامید.

جایگاه جغرافیایی اهل تینمل در راه تجاری پروتقی بود که بر قدمت آنان دلالت می‌کرد. آنان سال‌ها ضبط و مهار راه‌های بازرگانی را در دست داشتند که از

سرزمین‌های مهم شمال آفریقا می‌گذشت و به مراکش و اروپا می‌رفت. آنان هم‌چنین درهٔ سبز و بزرگ وادی نفیس را در دست داشتند. به‌رغم این منافع جغرافیایی و قدرت و دلاوری افسانه‌ای اهل تینمل، شگفت نبود که مهدی تصمیم گرفت که به جای زادگاه بی‌پناه خود در ایجلیز، تینمل را نخستین پایگاه سیاسی جنبش تازه‌اش برگزیند. سال‌ها پس از اینکه موحدون همه قدرت سیاسی‌شان را از دست دادند، ابن‌خلدون می‌دانست که تینمل هنوز هم به تکریم مزار مهدی می‌پردازد. اینکه مهدی آنان را به ملت قبیله‌ای والا رتبه‌ای بدل کرد، از وفاداری سخت آنان به نهضت موحدون خبر می‌دهد (همان).

۳. هنتاته^۱

قبیله هنتاته پایین‌تر از وادی نفیس و وادی رقایه، بر کوه‌پایه‌های کوهستان اطلس، در جایگاه درخوری برای ترساندن مراکش و دشت‌هایش جای داشت. سرزمین هنتاته که به شکل رعب‌آوری از بلندای رشته کوه اطلس سر برآورد و از آن‌جا به شهر خیره می‌نگریست، از مراکش دیده می‌شد. آنان بزرگ‌ترین و تواناترین قبیله مسموده بودند که افزون بر دشت‌های نزدیک مراکش و ضبط و مهار راه‌های تجاری پس از تینمل، منافع جغرافیایی فراوانی داشتند. کوه‌پایه‌های آنان و کوه‌های پست، فرورفتگی‌هایی با خاکی غنی برای آنان پدید آورده بود. هنتاته نزدیک‌ترین قبیله به مراکش و استوارترین و پیچیده‌ترین قبیله مسموده به شمار می‌رفت (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۵). حکومت مرکزی مراکش بیشتر بر هنتاته چیره بود، اما خود به جاه‌طلبی‌های سیاسی خودمختارانه‌ای نیز می‌پرداخت. بنابراین، آنان به خوبی با انقلاب موحدون سازگار شدند و انقلاب مراتب قدرت را در خلافت حفظ می‌کرد (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۳۰۳ و ۳۰۴).

ابوحفص عمر بن یحیی^۲ اهل هنتاته بود. فرزندان وی سلسله حفصیه را در تونس بنیاد گذاردند؛ سلسله‌ای که بخشی از ساختار خلافت موحدون بود.

۱. Hintata در منابع هنتانه هم آمده است.

۲. نام نخستین وی فضگه بن وّمزال بود که از بزرگان هنتاته به شمار می‌رفت. ابن‌تومرت نام ابوحفص عمر را بر وی نهاد و از آن پس به این نام معروف شد (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۹۳).

ابوحفص رهبر ثروت‌مندترین قبیله بود و ابن‌تومرت با خردمندی وی را یکی از نزدیک‌ترین نمایندگان‌ش برگزید. دیگر رؤسای هتتاته نیز در روی‌دادهای دوره مرینیان تأثیر گذاردند. مرینیان بدون واسطه پس از موحدون روی کار آمدند (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۹۳).

۴. کدُمیوه^۱

کدُمیوه در وادی نفیس و دره عاصیف المال، میان هتتاته و تینمل بود. دو روستای مستحکم به نام‌های تفرقه و تسخت پیرامون کوه‌های کدُمیوه قرار داشت. این دژهای نظامی، کدُمیوه را در برابر تاخت و تازها حفظ می‌کردند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۹). گمان می‌رود کدُمیوه اتحادیه کمابیش بزرگی بوده باشد؛ زیرا / لانساب، ۴۶ فرقه جداگانه از آن یاد کرده است که هر یک مزوار داشتند (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۶۳). مزوار در فرهنگ بربری، رئیس، میانجی دعوها، افسر یا ولی همه کارها بود. به باور هاپکینز، مزوار کسی بوده که دولت مرکزی او را با اختیاراتی بر هر گروه از کدُمیوه می‌گمارده است (Hopkins, ۱۹۵۸, ۹۵). هیچ مدرک مستقیمی در این باره در دست نیست، اما گمان می‌رود مزوار پیش‌تر نهادی در کدُمیوه و شاید بیشتر قبایل کوهستان اطلس آن زمان بوده باشد. مزوار با به کار بردن برکت یا نعمت ویژه خود، هویت، نظم و انضباط هر زیرقبیله یا طایفه را حفظ و تعادل را به دقت میان حقوق گله‌داری و کشاورزی، برقرار می‌کرده است. برخی از طوایف بزرگ‌تر بر اساس اندازه‌شان بیش از یک مزوار داشته‌اند (Ibid, ۹۶). به گمان، این از دیگر نمونه‌های سنت‌های قبیله‌ای بود که ابن‌تومرت برای سازمان‌دهی موحدون از آن بهره می‌برد. ابن‌خلدون از افرادی نام برده است که مزوارهای معروف بودند و در ساختار دولت موحدون بسی تأثیر گذاردند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۹).

ابن‌تومرت ساختار پیچیده اتحادی این قبیله را نیز همانند دیگر قبایل که تغییر نداده؛ زیرا این ساختار با اوضاع اقتصادی کدُمیوه سازگار بود، اما به جای اینف از منافع اتحادهای موجود بهره برد و ساختار قبیله‌ای کدُمیوه را چنان‌که بود، به نظام جدید خود

۱. Gadmiwa در برخی از منابع جدمیوی هم آمده است.

وارد کرد. او برای رسیدن به این هدف از هر فرقه، زیر فرقه و قبیله‌ای در تمرین‌های نظامی سان دید (Levi-Provençal, ۱۹۲۸, ۵۵). / لانسلا ب فرقه‌های کدمیوه را بر پایه ترتیب سان دیدن ابن تومرت از آنها و بهره‌مندی آنها از غنائیم جنگ، نام برده است (Ibid, ۶۳)^۱. ابو عمران موسی بن تمار جدمیوی (کدمیوی)، از اعضای ده نفره مشاوران ابن تومرت کسی بود که عبدالمؤمن، پس از خلیفه شدنش، در آستانه خروجش از مراکش وی را به جای خود می‌گمارد (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۹۳).

۵. وریکه^۲

وریکه پیش از ظهور ابن تومرت و موحدون، از رقیبان بزرگ هتتاته بود و همانند هتتاته، دره رودخانه مهمی را که بر اثر وادی وریکه پدید آمده بود، در دست داشت. هم‌چنین به کسب قدرت در منطقه می‌گرایید. برای نمونه، درباره مالکیت آغمتات^۳، مهم‌ترین شهر تجاری کوهستان اطلس، دعوی می‌کرد. دره‌های زیبای وریکه هنوز هم نام این قبیله را بر خود دارند. اعضای وریکه در ناحیه‌ای در جنوب و شرق هتتاته ساکن بودند. ابن خلدون دشمنی‌های خونی این دو قبیله بزرگ مصموده را توصیف چنین می‌کند: «این دو ملت سال‌ها درگیر جنگ بودند. جنگی که در آن خون زیادی (بی‌هوده) ریخته شد. هر گروه به نوبت اعلام پیروزی می‌کرد. افراد زیادی جان خود را از دست دادند تا اینکه هتتاته به عنوان قبیله فرمانده منصوب شد. آنان مخالفان خود را با کینه و خودخواهی گروه گروه کشتند» (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۹۰).

بسیاری از اوریکیان، متحد یا دست‌کم موافق نهضت مرابطون بودند (البکری، ۱۹۶۵، ۱۵۲-۱۵۳). آنان به مدیریت منطقه‌ای غنی و موفق می‌پرداختند که پایتخت را با تولیدات خود تأمین می‌کرد و ارتباطی تجاری با سجلماسه داشت. شاید چیزی بیش از شرافت باستانی، سبب دشمنی هتتاته و وریکه با یک‌دیگر بوده باشد. اصول عقاید موحدون که ابن تومرت مبلّغ آن بود، بهانه خوبی نزد هتتاته بود تا با مشروعیت

۱. او آورده است که وی نخست از فرقه بنو موصیفو سان دید.

۲. Urika.

۳. شهری پر جمعیت در ۲۴ مایلی مراکش که در دامنه کوه درن از سلسله جبال اطلس جای دارد (البکری، ۱۹۶۵، ۱۵۲-۱۵۳).

ایدئولوژی مرابطون را نپذیرد و از جناح خارجی به وریکه یورش برد. تصادفی نبود که هتتانه از نخستین قبایل پیوسته به ابن تومرت به شمار می‌رفت (ابن قطان، ۱۹۹۰، ۸۸).

۶. کنفیسه^۱

کنفیسه، غربی‌ترین قبایل مسموده بود که اعضایش در کوه‌های آرگا ساکن بودند. این کوه‌ها از جنوب شرقی تیزی - ان - تست می‌گذشت. ابن خلدون پای‌داری سکسیوه، فرقه اصلی کنفیسه را بسیار ستوده است. پس از قدرت گرفتن موحدون، دیگر قبایل مسموده روح مبارز قبیله‌ای خود را از دست دادند و به ورطه زندگی ساکن و مدنی افتادند، اما سکساوه قدرت و روح والایش را حفظ کرد و بر قبایل هم‌سایه‌اش چیره شد. «با عشق به منافع زندگی وحشی و پرتکاپو آنان هرگز با عادت‌های تجمل‌گرایانه پدیدآمده میان دیگر قبایل موحدون سازگار نشدند و هرگز تسلیم اغواگری‌ها نگشتند» (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۹۰).

پای‌داری آنان از جغرافیایشان سرچشمه می‌گرفت؛ یعنی کوه‌هایشان بلندترین و دژهایشان نفوذناپذیرترین کوه‌ها و دژها بود. حدّو بن یوسف در درازنای دوران موحدون زعیم خردمند و شجاع آنان بود (همان). حتی به‌رغم اینکه کنفیسه به موحدون پیوست و پیرو اصول وحدت آنان بود، استقلال افسانه‌ای خود را کامل از دست نداد. کنفیسه به‌ویژه پیش‌نهاد ابن تومرت را درباره از میان برداشتن مالیات مسموده پذیرفت. کنفیسه سال‌ها پس از سقوط موحدون سرسختانه در برابر یورش‌های مأموران مالیات مرینی ایستاد.

۷. کومیا (کومیة)

کومیا از شاخه‌های زناته در ساحل دریایی الجزیره امروزی (پیرامون تلمسان)، دور از کوهستان اطلس و قلب جنبش موحدون بود. عبدالمؤمن جانشین ابن تومرت اهل قبیله کومیا به شمار می‌رفت که ابن خلدون آن را «ممتاز در شجاعت و شمار» (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۵) چنین توصیف می‌کند. این قبیله قدرت‌مندترین قبیله

۱. ابن خلدون «anfisaG» را با عنوان سکسیوه نیز آورده است (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۹۰).

موحدون بود. ابن تومرت عبدالمؤمن را از کومیا به خدمت گرفت و به کاری راه‌بردی دست زد.

ابن تومرت و بهره‌گیری از سنت‌های قبیله‌ای

ابن تومرت خود از میان قبایل بربر برخاست. از این‌رو، با بسیاری از سنت‌های قبیله‌ای آشنا بود و محیط قبیله‌ای را می‌شناخت. او از نفوذ خود بر قبایل بهره برد تا بر گستره دایره وفاداری بیافزاید. دایره همه قبایل و وفاداران را در برمی‌گرفت و سرانجام به قبیله بشریت؛ یعنی دایره توحید می‌انجامید. شاید گرایش به گسترش مفهوم قبیله از دوره پیش از مهدی سرچشمه گرفته باشد، اما ابن تومرت می‌خواست بر ژرفای آن بیافزاید و در این باره کام‌یاب بود؛ زیرا او به خوبی با اوضاع و محیط قبیله‌ای آشنا بود و از همین روی توانست پایه‌های تشکیلات خود را استوار کند. او کارش را از اتحاد قبایل آغاز کرد و متعهد شد که اتحاد و قبیله‌ای فرجامین با محوریت توحید پدید آورد. حتی توبه مرابطون؛ یعنی بدترین دشمنان موحدون پذیرفته می‌شد تا بدین اتحاد تازه بپیوندند. ابن تومرت در نامه خود به موحدون چنین نوشت: «اگر آنها به دعوتشان پاسخ دادند و به سنت بازگشتند، اگر در جهاد با کفار شرکت کردند، به آنها گزندی نرسانید. آنها در دین الله، سنت پیامبر و برادران ما هستند» (Levi-Provençal, ۱۹۲۸, ۳). ابن تومرت پیش از تأسیس قبیله جهانی خویش ناگزیر بود بر مرابطون چیره شود. مرابطون گروهی بودند که با چنین ادعاهایی به پا خاستند و می‌خواستند حاملان اصلی سنت باشند. برای دستیابی به چنین مقصودی، ابن تومرت می‌بایست از نظم و سلسله مراتب قبایل بهره می‌برد و نظم و نظامی از اتحادهای محلی پدید می‌آورد که قرن‌ها ضامن حرکت امن افراد میان دشت‌ها و کوهستان‌ها شده بود. بنابراین، وی هم از دید ایدئولوژی و هم از دید فنون جنگی، از ساختارهای موجود قبیله‌ای سود جست. انقلاب موحدون انتقال اندیشه مدنی به قبایل نبود، بلکه انقلابی در قلب تمدن بربرها به شمار می‌رفت.

جنبش موحدون در بهره‌گیری از قبیله‌گرایی مشکلات و فرصت‌هایی داشت. نظام بندبند نه بی‌درنگ، اما شتابناک در سلطه موحدون دگرگون گشت. پیش از ظهور

موحدون، دشمنی خونین و بی‌پایان قبایل وریکه و هتتاته با یک‌دیگر، نمونه‌ای از شبکه تفرقه‌انداز قبیله‌ای بود. ابن‌تومرت برای رویارویی با مرابطون ناگزیر بود تا چنین نبردهای دیرینه‌ای را حل و فصل کند و شبکه روابط و وفاداری‌های خونی را به شکل نیرویی منظم باز سازد و آنها را به سائق حس اتحاد و وفاداری قوی‌تر و مذهبی، با یک‌دیگر متحد کند. بنابراین، مشکل اصلی وی احاطه نظام قبیله‌ای بندبند با محوریت توحید یا اتحاد و مشکل دیگرش، غلبه بر انزواگرایی جغرافیای طبیعی مصموده بود^۱.

قبیله مصموده پیش از این، به مقاومت سخت در برابر هر حکومت خارجی معروف بود؛ چنان‌که در درازنای دوره فتوحات مسلمانان در شمال آفریقا، جنگی درازدامن بر «عقبه بن نافع» تحمیل کرد و سرانجام هیئتی را از اسلام پذیرفت که از سنت‌های قبیله‌ای اشباع شده بود (مونس، ۱۳۸۴، ۱، ۸۱). این قبیله در برابر قیام قبایل صحرانشین؛ یعنی مرابطون ایستادند. مرابطون با نقاب‌های معروفشان، مراکش را در مجاورت کوه‌های بلند اطلس ساختند تا در برابر یورش‌های متهورانه و بی‌پایان مصمودیان بایستند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۱۹۰). این مقاومت، در قالب یورش‌های ساده هرگز به شکلی نظام‌مند و یک‌دست صورت نگرفت. ممکن بود قبیله‌ای به قصد حمله به سکونت‌گاه یا کاروان تجاری یا حتی قبیله مصموده دیگری، از کوهستان سرازیر شود. به هر روی، هیچ چیز در این یورش‌ها سازمان‌دهی نشده بود.

ابن‌تومرت می‌بایست همه این قبایل متفرق را با هم متحد می‌کرد. وی بدین انگیزه، ناگزیر بود در نظام بندبند سنتی جامعه اطلس دست ببرد، اما بنیادش را نگاه دارد (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۲۶-۳۱). ابن‌تومرت نمی‌خواست ارزش روابط خونی و تباری را نابود کند و تنها محور توحید را بر جایش بنشاند، بلکه تنها روابط طایفه‌ای و وفاداری را بازسازی کرد و جامعه‌ای از قبایل بسیار مؤثرتر و فرمان‌پذیرتر پدید آورد. او نهادهای موجود بربرها را باز ساخت و گسترش داد و به آنها انعطاف بخشید تا پایه‌های

۱. ادیسی مطالب سودمندی در توصیف این منطقه و استحکامات نظامی آن آورده است. وی می‌نویسد: کوهی که مصمودیان در آن بودند، به اندازه‌ای استوار بود که نفوذناپذیر می‌نمود. قلعه‌ای بالای آن قرار داشت که تنها چهار مرد می‌توانستند بدان راه یابند. این قلعه به صورت دیدبانی برای منطقه به شمار می‌رفت (ادیسی، ۱۴۰۹، ۷۴).

حکومت خویش را بنیاد بگذارند.

موحدون با استفاده از توحید، هم‌بستگی و مفاهیمی که در شخص و قدرت مهدی نمایان می‌شد، سنت‌های قبیله‌ای را به نهادهای دولتی بدل کردند. تمییز فرآیندی رسمی در شکل‌گیری اتحادها و تنظیم آنان برای جنگ، آماس خوراکی جمعی برای استحکام اتحادها و آگرائو شورایی قبیله‌ای بود که به نهادهای رسمی موحدون بدل شدند. بی‌گمان، این نهادها همه از آیین‌های قبیله‌ای موجود سرچشمه می‌گرفتند. آگرائوی بربرها مهم‌ترین نهاد در بخش‌های کوهستان اطلس بود و شاید هنوز چنین باشد؛ چیزی که رابرت مونتگن آن را «سازمان جمهوری»^۱ می‌خواند (Montagne, ۱۹۳۰, ۲۲۱).

تمییز و آماس

تمییز به معنای جداسازی، مشخص‌سازی و تفکیک است. از دید صنهاجی، تمییز بربرها و موحدون در معنای تفکیک و طبقه‌بندی قبایل موحدون به کار می‌رفت. تمییز در معنایی عام، درباره «سازمان‌دهی» یا «گردآوری» قبایل به کار می‌رود، اما معنای دیگری نیز دارد. مانند آیین آمادگی جنگ، نظم و نظام طوایف مختلفی که «اتحاد» دارند، قتل اعضای خائن قبیله. تمییز برای اشاره به نظم جنگی به کار می‌رود، اما معنایی فراتر از این دارد؛ یعنی در این معنا به سازکاری اشاره می‌کند که قبایل در آن با حفظ هویتشان در تلاشی جمعی نیز شرکت می‌کنند. قبایل بربر با استفاده از تمییز بر استواری اتحاد خود می‌افزایند. موحدون از تمییز با همین عنوان، حتی در دهه ۱۹۲۰ میلادی بهره می‌بردند؛ یعنی هنگامی که بربرهای کوهستان اتحادیه قبایل را پدید آوردند تا با دشمنان مشترکشان بجنگند (Montagne, ۱۹۳۰, ۶۳). تمییز در معنای سستی بیشتر درباره قرار دادن هر قبیله و هر عضو قبیله در سلسله مراتبی خاص برای توزیع غنائم جنگی به کار می‌رفت. تمییز هم‌چنین به معنای پذیرفتن افراد مغلوب در نظام قبیله‌ای موحدون بود. قبایل جدید به سلسله مراتب می‌پیوستند. این گسترش هویت نسبی با خوراکی جمعی به نام آماس استوار می‌شد (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۱۱۷).

۱. l'organisation republicaine.

این آیین، عضو پذیرفته شده قبیله را به عضو واقعی قبیله بدل می‌کرد. آماس از ویژگی‌های جاودان زندگی قبیله‌ای مراکشیان تا کنون مانده است. توصیف دیل ایکلمن درباره آماس چنین است:

ابزاری برای گسترش روابط بین قبایل که ارتباط خونی نداشته‌اند. این اتحادها با تشریفات مختلفی به پایان می‌رسیدند. در یک مورد گروه‌های شرکت‌کننده غذایی جمعی می‌خوردند که در پایان آن تمام مردان یکی از کفش‌های خود را درآورده، روی هم گذاشته و کپه‌ای تشکیل می‌دادند؛ هر گروه یک کپه؛ سپس از هر کپه یک لنگه کفش به طور تصادفی با لنگه کفشی از کپه دیگر جفت می‌شدند. مردانی که لنگه کفش‌هایشان با هم جفت شده بودند، با ارتباطی خاص با یک‌دیگر یار می‌شدند. هر زمان یکی از این افراد در مورد حقوق مراتع یا مسائل دیگر نیاز به اجازه داشت، به یار خود در گروه دیگر مراجعه می‌کرد. در موردی دیگر، زنان شیرده دو گروه هم‌پیمان پس از غذای جمعی مردان، فرزندان گروه مقابل را شیر می‌دادند. در مورد سوم، شوراهای دو گروه در یک غذای جمعی شرکت می‌کردند که در آن شیر زنان شیرده دو گروه در ظرفی با هم آمیخته می‌شد و بدین ترتیب ارتباطی پایدار بر مبنای برادری شیری به وجود می‌آمد. زمانی که چنین اتحادی بسته می‌شد، هر تخلفی مجازاتی خاص به دنبال داشت (Eickelman, ۲۰۰۱, ۱۳۰).

ایکلمن به توصیف پیمان‌های دوسویه و افقی میان قبایل می‌پردازد. موحدون اصطلاح آماس را نه تنها برای تشکیل اتحاد میان قبایل مستقل یا پذیرفتن اعضای جدید در قبیله که برای متبلور شدن و استحکام کلی وفاداری در نظامشان به کار می‌گرفتند. ابن‌تومرت در چنین آماسی مهدی را آشکار کرد. آماس نیز مانند تمییز نمونه دیگری است که نشان می‌دهد چگونه ابن‌تومرت برای مشروعیت حکومت و سازمان‌دهی قبایل بر محور یک سلسله مراتب، از سنت‌های قبیله‌ای بهره برد. هویت‌های قبیله‌ای ثابت نبودند؛ یعنی شاید انقلاب موحدون برای تأمین نیازهای سیاسی و مذهبی‌اش، آنها را تغییر می‌داد. ابن‌تومرت و موحدون نه تنها سنت‌های قبیله‌ای بریرها را اقتباس کردند که آنها را اصلاح کردند و این سنت‌ها را به سطح دیگری بردند؛ یعنی سطح ایدئولوژی الهی. بنابراین، غذای جمعی که بیشتر ابزاری

ساده برای تحکیم اتحادها بود، به نماد تشکیل ایدئولوژی موحدون، بدل گشت (Levi- ۱۱۷، ۱۹۲۸، Provencal).

دیگر نهادها و کارهای قبیله‌ای نیز از چنین تغییراتی تأثیر می‌پذیرفت. آنچه زمانی نهادها و سنت‌های غیر رسمی و نانوشته قبیله‌ای به شمار می‌رفت، به نهادهای رسمی و ثابت خلافت بدل گشت. تمییز، روش‌مندانه به گسترش هویت‌های قبیله‌ای موحدون انجامید. چندین قبیله نظیر هسکوره و کومیا به آسانی به تمییز راه یافتند. برخی از افراد یا حتی کل طایفه، عضو افتخاری هرغا یا تینمل پذیرفته شدند (Montagne, ۱۹۳۰, ۶۴). موحدون سنت قبیله‌ای تمییز را نیز مانند آماس متحول کردند و گسترده‌تر تا از دید ایدئولوژیک و به شکل نمادین آن را توجیه کنند. تمییز پس از این، به معنای سستی تشکیل اتحادهایی به انگیزه وفاداری‌های دوسویه نبود، بلکه در معنای وفاداری به ایدئولوژی مرکزی به کار می‌رفت. ابن‌تومرت و موحدون از گوشه و کنار تفرقه‌انداز هویت قبیله‌ای کاستند تا بتوانند آن را منعطف کنند و از هویت و نظام قبیله‌ای بربرها در تشکیل سلسله موحدون بهره ببرند. این دست‌کاری هویت‌ها به پیدایی الگوی اجتماعی تازه‌ای انجامید؛ الگویی که در آن توحید به جای عناصر اصلی قبایل نشست. قبیله‌گرایی بخشی قدرت‌مند در شکل‌گیری جنبش‌های یکتاپرستی بوده است؛ چنان‌که می‌بایست همه گرایش‌های قبیله‌ای ضبط و مهار می‌شد و به بخشی از نظام بدل می‌گشت. نه نیاکان قبیله‌ای کامل تکذیب شدند و نه سنت‌های اعرابی یا درباره ابن‌تومرت سنت‌های بربری پیش از اسلام، کامل پذیرفته شدند. ابن‌تومرت نمی‌توانست برای رسیدن به نظام اعتقادی ناب و جهانی که بر پایه اعمال صالح استوار می‌شد، قبیله‌گرایی را به سادگی نفی کند. وی به جای این نفی، محبوب‌ترین ویژگی‌های فرهنگ بومی بربرها را در هم آمیخت و آنها را یکی کرد. دست‌کم از دید منابع موحدون، ابن‌تومرت مخالف قبیله‌گرایی بربرها نبود، بلکه مخالف خصالی از قبیله‌گرایی و فرهنگ بربرها بود که در ذات خود پشتیبان حاکمان برجسته پیشین بودند.

نتیجه

جامعه قبیله‌ای پیش از موحدون در کوهستان اطلس بر پایه قدرت و اختیار نه تنها بر

مبنای وفاداری و خون‌خواهی برخی از قبایل، از دیگر قبایل قدرت‌مندتر بود، اما همه آنها کمابیش به اندازه یک‌دیگر، درباره هویت و حق حاکمیت دعوی می‌کردند. اصول عقاید ابن‌تومرت و تهدیدهای بیرونی، از طریق ادغام هویت قبیله‌ای در سلسله مراتب و پذیرفتن وفادارترین افراد هر قبیله در رده‌های بالای قدرت، به پیدایی رأسی سازمان‌مند در جامعه قبیله‌ای موحدون انجامید. ابن‌تومرت با استفاده از تعامل و کنش اجتماعی در سنت‌های قبیله‌ای، ساختار اجتماعی جنبش موحدون را پی‌ریزی کرد؛ ساختاری که هم ادعاهای ابن‌تومرت را پذیرفت و هم قبایل را نهادی اجتماعی در جامعه مغرب می‌شناخت. ابن‌تومرت از نفوذ خود بر قبایل بهره برد تا دایره وفاداری بزرگ‌تری پدید آورد. این دایره تمام قبایل و وفاداران را در برمی‌گرفت و سرانجام به قبیله‌ای کلی؛ یعنی دایره توحید بدل می‌شد. موحدون با ویران کردن نظام بندبند و وفاداری‌های قبیله‌ای، سلسله مراتبی را خلق کردند که در بردارنده هرم ساختار اجتماعی وفادار به مهدی بود. عناصر اصلی این هرم، قبیله‌هایی بودند که برخی از قدرت‌های خود را حفظ کردند. اینکه ابن‌تومرت توانست جامعه بربرها را با سرعت و تأثیر فراوانی متحول کند، بر هوش و زیرکی وی دلالت می‌کند. به گزارش منابع موحدون، چنین تحولی هم‌چنین بر استفاده مؤثر از نهادهای موجود بربرها، گواهی می‌دهد. اجتماع بربرهای اطلس در چند سال از قالبی بندبند به جامعه‌ای سلسله مراتبی تغییر یافت. جنبش موحدون در اوضاع سخت و پیچیده سیاسی، قومیتی و محیطی در مغرب گسترش یافت. ابن‌تومرت و پیروانش در این اوضاع متنوع توانستند، اعتقاد توحید و پیروی را از مهدی، با هویت، آداب و رسوم و تعصب قبیله‌ای سازگار کنند. موحدون با استفاده از یکتاپرستی منظم که در شخص و قدرت مهدی نمایان می‌شد، سنت‌های قبیله‌ای را به نهادهای دولتی بدل کردند. همه عناصر نظام بندبند بربرها و سنت‌های قبیله‌ای مانند تمیز (تنظیم اتحاد و هم‌پیمانی قبیله‌ای)، مزوار (واسطه قبیله‌ای)، آماس (آیین تشریفاتی با وعده‌های غذایی برای استحکام روابط خونی جدید) که همه از نبود ضبط و مهار مرکزی سرچشمه می‌گرفتند، به پیدایی یکتاپرستی موحدون انجامیدند.

کتاب‌نامه

- ابن ابی زرع فاسی، ابوالحسن علی بن عبدالله (۱۸۴۳ م)، *الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس*، به کوشش کارل بوگن تورنبرگ، اوبسالة.
- ابن تومرت، محمد بن عبدالله (۱۹۹۷ م)، *اعز ما یطلب*، تقدیم و تحقیق عبدالغنی ابوالعزم، رباط، مؤسسه الغنی للنشر.
- ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد (۱۹۶۷ م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار الصادر و دار البیروت.
- ابن حوقل، ابوالقاسم (بی‌تا)، *صورة الارض*، بیروت، دارمکتبه الحیاة.
- ابن خلدون (۱۳۶۳)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۵)، *مقدمه*، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۹۵۶-۱۹۵۹ م)، *العبر و دیوان المبتداء و الخبر*، بی‌جا، دارالکتاب البنانی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین ابو العباس احمد (۱۹۴۸ م)؛ *وفیات الاعیان و ابناء الزمان*، تحریر محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، مکتبه النهضة المصریه.
- ابن سماک عاملی (۱۳۹۹ ق)، *الجلل الموشیه فی ذکر الاخبار المر اکشیه*، تحقیق سهیل زکار و عبدالقادر زمامه، بی‌جا، دارالبیضاء و دارالرشاد الحدیثه.
- ابن عذارى مراکش (۱۹۸۳ م)، *البيان المغرب فی الاخبار الاندلس و المغرب*، تحقیق لووی پروونسال و ج. سی کولان، بی‌جا، دارالثقافه.
- ابن قطان مراکش (۱۹۹۰ م)، *نظم الجمال*، تحقیق محمود علی مکی، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

- ابوالفداء (۱۳۴۹)، تقویم البلد / ن، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ادیسی، محمد بن محمد بن عبدالله (۱۴۰۹ ق)، نزهه المشتاق فی الاختراق / آفاق، بیروت، عالم الکتب.
- بکری، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز (۱۹۶۵ م)، المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب، تحقیق دوسلان، پاریس، بی‌نا.
- بیدق، ابی‌بکر صنهاجی (۱۹۰۸ م)، اخبار المهدی، تحقیق لویی پرونسال، پاریس، بی‌نا.
- پانوف، میشل و پرن، میشل (۱۳۶۸)، فرهنگ مردم‌شناسی، اصغر عسکری خانقاه، تهران، سمت.
- حمیری، عبدالمنعم (۱۹۸۰ م)، الروض المعطار فی خبر الاقطار، تحقیق احسان عباس، بی‌جا، مؤسسه ناصر للثقافه.
- ذنون طه، عبدالواحد (۲۰۰۴ م)، تاریخ المغرب العربی، بیروت، دار المدار الاسلامی.
- زرکشی، محمد (۱۹۶۶ م)، تاریخ الدولتین الموحدیه و الحفصیه، تحقیق ماضور، تونس، مکتبه العتیقه.
- زغلول، سعد (۱۹۶۴ م)، تاریخ المغرب العربی من الفتح حتی دول الاغالبه و الرستمیین و الادارسه، قاهره، بی‌نا.
- سلاوی ناصری، احمد بن خالد (۱۹۵۴ م)، الاستقصاء لخبار دول مغرب الاقصی، مغرب، دارالبیضاء.
- عنان، محمد عبدالله (۱۹۶۴ م)، عصر المرابطین، قاهره، بی‌نا.
- عویس، عبدالحلیم (۱۴۱۲ ق)، دوله بنی‌حماد؛ صفحه رائعه من التاريخ الجزائری، منصوره و قاهره، دارالعرفاء و دارالصحوه.
- گلود، جولیس و کولب، ویلیام (۱۳۷۶)، فرهنگ علوم اجتماعی، کیا و دیگران، تهران، مازیار.

